

(ل ح) کَلِّيَّه مراتب مظاهر ظهور سه رتبه است

بدانکه مظاهر مقدّسه را هر چند مقامات کمالات غیر متناهیّه است ولی کَلِّيَّه مراتب ایشان سه رتبه است رتبه اولی جسمانیست رتبه ثانیّه انسانی است که نفس ناطقه است و رتبه ثالثه ظهور الهی و جلوه ربّانی است . امّا مقام جسمانی محدث است چه که مرکّب از عناصر است و لابدّ بر اینست که هر ترکیب را تحلیلی هست ممکن نیست که ترکیب تفریق نشود و مقام ثانی مقام نفس ناطقه است که حقیقت انسانیت این نیز محدث است و مظاهر مقدّسه در آن با جمیع نوع انسان مشترکند . بدانکه نفوس بشریّه در این کره ارضیّه هر چند اعصار و دهور متوالیه است ولی حادث است و چون آیت الهی است لهذا بعد از وجود باقی روح انسانیرا بدایت است ولی نهایت نه الی الأبد باقی است . و همچنین انواع موجوده در کره ارض حادث است زیرا مسلم است که یک وقتی در جمیع روی زمین این انواع نبوده بلکه این کره ارض موجود نبوده امّا عالم وجود بوده چه که عالم وجود منحصر بکره ارض نیست . مقصد اینجاست که نفوس انسانی هر چند حادث است ولی حال باقی و ابدی و مستمرّ است زیرا عالم اشیا عالم نقایص است بالنسبه بانسان و عالم انسان عالم کمالست بالنسبه باشیا نقایص وقتی که بدرجه کمال رسد بقا پیدا کند این مثل است میگویم تو پی بمقصد بر . و مقام ثالث ظهور الهی و جلوه ربّانیست کلمه الله است و فیض ابدیست و روح القدس است آن

نه اول دارد و نه آخر چه که اولیت و آخریت بالنسبه بعالم امکانست نه بالنسبه بعالم حقّ اما عند الحقّ اول عین آخر است آخر عین اول . مثل اینکه اعتبار ایام و اسبوع و شهور و سنه و دیروز و امروز بالنسبه بکره ارض است اما در آفتاب چنین خبری نیست نه دیروزی نه امروزی نه فردائی نه ماهی نه سالی همه مساویست بهمچنین کلمه الله از جمیع این شؤون منزّه و از حدود و قیود و قوانینی که در عالم امکانست مقدّس است اما حقیقت نبوت که کلمه الله و مظهریت کامله است بدایتی نداشته و نهایتی ندارد ولی اشراقش متفاوت مانند آفتابست مثلاً طلوعش در برج مسیح در نهایت اشراق و سطوع بود و این باقیست و سرمدی ببین چقدر ملوک جهانگیر آمدند و چه قدر وزیر و امیر اولی التدبیر آمدند جمیع محو شدند لکن نسائم مسیح همین طور میوزد و انوارش هنوز ساطع است آهنگش هنوز بلند است و علمش هنوز مرتفع است جیشش در جنگ است و هاتفش خوش آهنگ ابرش گهر ریز است و برقش شعاع انگیز تجلیش واضح و لائح است و جلوه‌اش ساطع و لامع و بهمینطور نفوسی که در ظلّ او هستند و مستضیء از انوار او . پس معلوم شد که مظاهر ظهور سه مقام دارند یکی مقام بشریه است و مقام نفس ناطقه و مقام ظهور ربّانی و جلوه رحمانی مقام جسدی البتّه متلاشی شود اما مقام نفس ناطقه هر چند اول دارد اما آخر ندارد بلکه مؤید بحیات ابدیه است . اما حقیقت مقدّسه که مسیح میفرماید اَلْأَبُ فِی الْإِبْنِ نه بدایت دارد نه نهایت بدایت عبارت از مقام اظهار است که میفرماید و در مقام تشبیه سکوترا تعبیر بخواب میفرماید مثل اینکه شخصی خواب بود و چون زبان گشود مثل آنست که بیدار

گشت و آن شخص که در خوابست چون بیدار شود باز همان شخص است تفاوتی در مقام و علو و سمو و حقیقت و فطرت او حاصل نگشته مقام سکوت تشبیه بخواب شده و مقام ظهور تعبیر به بیداری گشته انسان چون خواب باشد یا بیدار همان انسان است آن خواب یک حالتی از حالاتست و این بیداری حالتی از حالات زمان سکوترا تعبیر بخواب میفرماید و ظهور و هدایت را تعبیر به بیداری . در انجیل میفرماید در بدء کلمه بود آن کلمه نزد خدا بود پس واضح و مشهود شد که حضرت مسیح بمقام مسیحی و این کمالات در وقت غسل تعمید نرسیدند که روح القدس بصورت کبوتر بر حضرت مسیح نزول نمود بلکه کلمه الهیه لم یزل در علو تقدیس بوده و خواهد بود و السلام.